هو العلیم

عاشورا و احیای ارزش‌های الهی در سیره امام حسین

از عمل به تکلیف تا درک حضور امام در عزاداری

شرح حدیث عنوان بصری ـ حلم و بردباری و روابط اجتماعی ـ جلسه ۲۲۸

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد

و علی آله الطّیّبین الطّاهرین

و اللعنة علی أعدائهم أجمعین

به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم و ایام منتسب به سیدالشهدا علیه‌السلام مناسب دیدم که چند کلمه‌ای در کیفیت نگرش انسان به این واقعه و این قضیه صحبت کنم و به آنچه مد نظر بزرگان و اولیاء در ارتباط با این مسئله است، برحسب مجال و مقدار ادراک و فهم خود بپردازم. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در رابطه با این مسئله در نوشته‌جات خودشان مطالبی را فرمودند و پرده از روی بعضی از اسرار و حقایق مخفیّه برداشتند که خب طبعاً بعضی از روی عدم ادراک صحیح و بعضی هم از روی تعصب و انانیّت، بر ایشان خرده گرفتند و نسبت به آن مطالب، انتقاداتی را مطرح کردند و می‌کنند. البته نیّت و نظر ما بر این بود که در آن کتابی که در دست

تألیف داشتیم و فعلاً متوقف شده به‌نام سیمای عاشورا، به‌طور مفصل در آنجا این مسئله را باز کنیم، اما خب حالا خیلی به‌نحو اجمال و در عرض چند دقیقه‌ای نسبت به این مطلب عرائضی عرض می‌شود.

منحصر به فرد بودن واقعهٔ عاشورا

به‌طورکلی این واقعهٔ عاشورا یک واقعهٔ منحصر به فردی در تاریخ است، یعنی قضیه‌ای است که نمی‌شود انسان همین‌طور فقط به آن به‌عنوان مسئله‌ای که از روی اتفاق و صدفهٔ پیش آمده، نگاه کند. خب ما راجع به همهٔ بزرگان و اولیای دین مجالس عزا داریم، راجع به پیغمبر، حضرت صدیقهٔ کبریٰ، امیرالمؤمنین، امام مجتبی و همین‌طور سایر ائمه علیهم‌السلام مجالس عزاداری هست، سوگواری هست و به‌خاطر احیاء ذکر امام علیه‌السلام که نفس مسئلهٔ احیاء ذکر آنها واجب و لازم و ضروری است، چون امام علیه‌السلام رکن دین است، بلکه مهم‌ترین رکن دین است و باید نام او را همیشه به‌عنوان یک فریضه و وجوب زنده نگه

داشت، غیر از سایر افراد حالا به هر مرتبه‌ای که می‌خواهند باشند، افراد در هر درجه‌ای که باشند، اینها خب افرادی هستند که می‌آیند و می‌روند، صلحا، عبّاد، اشخاص مختلف، ولی ذکر و نام آنها لازم نیست و واجب نیست. امام رکن دین است، همان‌طوری‌که انسان باید دین خود را زنده نگه دارد و به‌پا نگه دارد و متوجه مبانی آنها باشد و [آنها را] مرور کند [و] نسبت به مبانی و قوانین و آموزه‌های دین مواظب باشد، پیگیر باشد که چه کاری بکند و چه کاری نکند، چه دستوراتی را انجام بدهد و از چه مسائلی دوری کند، خود احیاء ذکر امام علیه‌السلام هم واجب است و این احیاء به صور مختلفی می‌تواند تحقق پیدا بکند، انسان مطالبی را بگوید، بنویسد، صحبت‌هایی داشته باشد، برنامه‌هایی داشته باشد و یکی از آنها خب مجالسی است که در آن مجالس ذکر امام می‌شود و به‌واسطهٔ ذکر امام، انسان در فضای ولائی آن امام قرار می‌گیرد و علاوهٔ بر اینکه از آن نفحات و برکات معنوی و انوار ساطع و نفس امام بهره‌مند می‌شود، نسبت به آن مبانی و قضایا و حقایقی که باید به آنها ملتزم باشد خب

اطلاع پیدا می‌کند و این مطلبی است که باید بیشتر به آن توجه کرد.

وجوب صحبت کردن راجع به خصوصیات امام در مجلس مربوط به امام

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: «در این مجالس باید در حال و هوا و مطالب آن امام صحبت کنید.» خب دیده می‌شود که بعضی‌ها فرض کنید وقتی که صحبتی می‌کنند، قضیه‌ای، مسئله‌ای را مطرح می‌کنند و بعد هم می‌گویند امروز روز شهادت فلان امام است و فقط یک ذکر مصیبتی و دیگر هیچ مطلبی از آن امام نقل نمی‌شود. خب این صحیح نیست، باید آن مجلسی که مربوط به آن امام است، مثلاً مربوط به امام باقر علیه‌السلام است، باید راجع به صحبت‌های امام باقر، مطالب ایشان، روایاتی که در مسائل مختلف از ایشان آمده، وضعیت ایشان، کیفیت ارتباط ایشان با افراد [صحبت بشود،] که خب هر کدام از ائمهٔ ما علیهم‌السلام دریایی از این معارف دارند، آدم مطالب مختلف را گرچه مطالب مفید و خوب و صحیحی است، ولی می‌تواند آنها را در

مناسبت‌های دیگر هم بگوید، اما آن مجلسی که مربوط به امام علیه‌السلام است، خوب است که انسان در همان فضا صحبت کند تااینکه استفادهٔ بیشتری از این مطلب داشته باشد.

لزوم تأمل و درس گرفتن از وقایع اتفاق افتاده در قضیهٔ عاشورا

راجع به قضیهٔ سیدالشهدا علیه‌السلام مسئله فرق می‌کند، یعنی این واقعهٔ آن حضرت یک واقعهٔ استثنایی است، یعنی مطلبی جدای از مسئلهٔ سوگواری و احیاء و این مطالب است و این واقعه یک داستان دیگری است، یعنی انسان وقتی که به قضیهٔ عاشورا نگاه می‌کند می‌بیند که در این قضیهٔ عاشورا واقعه‌ای اتفاق نیفتاده که عده‌ای بیایند در قبال عده‌ای دیگری قرار بگیرند و آنها بر اینها غلبه بکنند و اینها را به شهادت برسانند و بعد هم برای آن ذراری و اهل‌بیت، آن مسائل و قضایا و مطالب را پیش بیاورند. این نشان می‌دهد که مسائلی است که باید اتفاق بیفتد، یعنی جریانی است که این جریان برنامه‌ریزی شده و مدیریت شده است، هر قدمش روی حساب است، هر مسئله‌اش روی حساب

است، از آن واقعه‌ای که در مدینه اتفاق افتاد و منجر به خروج سیدالشهدا علیه‌السلام از مدینه و آمدن به مکه شد[1] و افرادی که می‌آمدند و به آن حضرت ایراد می‌گرفتند و به نظر خودشان هم ایراد صحیح بود، وقتی که سؤال می‌کردند که «خب برای چه شما این کار را می‌کنید؟» دیگر حضرت نسبت به بعضی‌ها می‌فرمودند که «خب چه‌کار کنم؟ من نمی‌توانم در اینجا بمانم» و بعد آنها می‌گفتند که «شما در فلان جا بروید»، حضرت می‌فرمودند: «آنجا ایراد دارد»، بالأخره نسبت به بعضی از موارد می‌فرمودند که «این راهی است که من باید این راه را طی کنم؛ **إنّ الله شاءَ أن یَرانی قَتیلا؛ خدا می‌خواهد مرا در این راه کشته ببیند**» و نسبت به اهل‌بیتشان می‌فرمودند: **«إنّ الله شاء أن یراهُنَّ سَبایا؛**[2] خدا می‌خواهد اینها را اسیر ببیند»، یعنی جریانی است که این جریان باید طی بشود، در عین این که راه راهی است که چاره‌ای هم غیر از آن نیست، یعنی مسئله‌ای است که در آن

---

[1] اللهوف، ص ۲۲ ـ ۳۱.

[2] رجوع شود به اللهوف، ص ۶۳ ـ ۶۵.

مسئله افراد باید دنبال این مطلب بروند، افراد باید دنبال این برنامهٔ تعیین‌شده حرکت کنند. و این نکته‌ای است که انسان را وامی‌دارد که قدری به بالاتر از مسئلهٔ مصیبت و این قضایای عجیب و غریب و جانگدازی که اتفاق افتاد، توجه داشته باشد، فقط به‌عنوان مصیبت، به این مسئله نگاه نکند.

تأمل در قضایای مربوط به حضرت مسلم بن عقیل در جریان عاشورا

مثلاً در قضیهٔ حضرت مسلم بن عقیل، خب حضرت ایشان را برای کوفه فرستادند، وقتی که مسلم از مکه بیرون می‌آید، در بین راه یک‌مرتبه مصادف می‌شود با صیادی که حیوانی را شکار کرد و آن را ازبین برد و هلاک کرد و حضرت مسلم در ذهنش و در نفسش مسئله‌ای پیدا شد، تفألی زد که حالا عاقبت این قضیه چه می‌شود؟! به مکه برگشت و جریان را به سیدالشهدا علیه‌السلام عرض کرد که «من داشتم می‌رفتم و یک‌هم‌چنین چیزی را دیدم و چیزی در ذهن من خطور کرد»، حضرت فرمودند: «خب مطلب همین است»، یعنی خب حالا شما می‌خواهی به من چه بگویی؟ حالا صیاد هم آمد

و...، بالأخره قضیه همین است، یعنی اگر می‌خواهی، راه همین است. و حضرت مسلم با این نیت دوباره برگشت و رفت در کوفه و به آن مسائل پرداخت.[1]

خبر دادن اهل‌بیت علیهم‌السلام از جریان عاشورا قبل از وقوع خارجی آن

تمام مسائل همه روشن بود، من می‌بینم که در بعضی از نوشته‌ها می‌نویسند: «سیدالشهدا علیه‌السلام اطلاعی از جریانات کربلا نداشته» یا اینکه مثلاً بعضی‌ها خواستند که مقداری هم جنبهٔ امامت و اطلاع بر مسائل و مغیبات و... را حفظ کنند و هم آن جنبهٔ ظاهر را، لذا گفته‌اند: «حضرت، خودش را از ادراک نسبت به حقایق دور نگه می‌داشت»!! یعنی چه دور نگه می‌داشت؟! آدم یا می‌داند و یا نمی‌داند دیگر، این که نگذارد بفهمد، این که دیگر معنی ندارد. مثل اینکه من می‌دانم فرض بکنید که در این پارچ آب است، بعد این را از خودم بگیرم که ندانم، خب دارم می‌بینم دیگر، این که دارم

---

[1] رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۵.

می‌بینم، خب دیدم دیگر، معنا ندارد که انسان خودش را [به ندیدن بزند!] از هنگامی که سیدالشهدا به دنیا آمدند، این قضیهٔ کربلا به انحاء مختلف از زبان رسول خد[1] و همین‌طور امیرالمؤمنین[2] و[امام حسن][3] مطرح بود تا وقتی که این واقعه اتفاق افتاد.

احیاء ارزش‌های والای انسانی و ربوبی در عدم ترور ابن زیاد توسط حضرت مسلم

بعد در جریان حضرت مسلم شما نگاه می‌کنید می‌بینید که حضرت مسلم در واقعه‌ای که در منزل هانی اتفاق افتاد و ابن زیاد آمد، خب مسلّم بود بر اینکه اگر در آن مجلس، ابن زیاد را ازبین می‌برد، به یک ضربت کار تمام بود دیگر، نه دیگر کربلایی اتفاق می‌افتاد، نه دیگر عاشورایی اتفاق می‌افتاد، و سیدالشهدا هم آمده بودند و حکومت تشکیل داده بودند و چه و چه، دیگر هیچ این قضایا نبود، این

---

[1] مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۱۴۰؛ مثیر الأحزان، ص ۱۷.

[2] وقعة صفین، ص ۱۴۲.

[3] مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۸۶؛ إثبات الهداة، ج ۴، ص ۲۰.

مصائب دیگر نبود، این سینه زدن‌ها و زنجیر زدن‌ها و در سر زدن‌ها دیگر نبود، این عزاداری‌ها دیگر نبود، توجه می‌کنید؟! خب دیگر این مجالس نبود، تمام شده بود، آدم برای چه کسی عزاداری کند؟ دیگر وقتی که عاشورایی در کار نیست، کربلایی در کار نیست، آدم برای چه کسی عزاداری کند؟ هیچ چیزی دیگر نبود، این گریه کردن‌ها دیگر نبود، این اظهار ناراحتی‌ها نبود، توجه می‌کنید چه می‌خواهم عرض کنم؟! دارم مطلب را به یک سمت دیگری می‌برم، این قضیهٔ عاشورا خب یک قضیهٔ دردناکی است، طبیعی است دیگر، ما به‌خاطر دردناک بودنش عزاداری می‌کنیم، وگرنه اگر یک قضیهٔ عادی اتفاق می‌افتاد، خب مسئله‌ای مثل سایر مسائل دیگر بود، خب دیگر دلیلی نداشت [که این‌طور عزاداری کنیم،] ما یعنی به‌طورکلی مردم، این که الآن مردم در سر می‌زنند، در سینه می‌زنند، همهٔ این کارها به‌خاطر این است که یک‌هم‌چنین واقعهٔ مولمه‌ای رخ داد که واقعاً در جنایت و قساوت و سنگدلی، خب دیگر رودست نداشت! واقعه‌ای که به طفل شش ماهه هم

رحم نکردند،[1] خب چه کسی در دنیا می‌آید یک‌هم‌چنین کاری را انجام بدهد؟ چه کسی می‌آید یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را انجام بدهد؟ اگر کسی با کسی جنگ دارد، خب بزرگ هستند، آن می‌زند این می‌زند، آن کشته می‌شود این می‌کشد، اما به طفل شش ماهه و طفل ده سال و هفت سال و... که دیگر کسی کاری ندارد، این که دیگر [گناهی ندارد.]

این حضرت مسلم چرا در آن روز ابن زیاد را در منزل هانی ازبین نبرد تا دیگر بساط را تمام کند؟ قطعاً دیگر قضیه تمام می‌شد که تمام می‌شد، یعنی حضرت مسلم با آن موقعیت و سن و با آن ادراک و فهم، آیا به این مطلب نرسیده بود؟! خب یک بچهٔ پانزده ساله هم این را می‌فهمد چه برسد به این که [کسی مثل حضرت مسلم باشد که] خب همهٔ فتنه‌ها زیر سر این مرد (ابن زیاد) است و اگر این را ازبین ببرد، خب تمام شد، فاتحه، دیگر هیچ خبری نیست و سیدالشهدا هم که خب در راه است و صحیح و سالم می‌آید و کوفه را هم مقرّ خودش قرار می‌دهد

---

[1] المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ۴۸۸.

و خلاصه بساط یزید و این حرف‌ها را هم برمی‌چیند. همهٔ این مطالب را جناب مسلم بن عقیل در ذهن آورد و همه را مرور کرد، یک‌یک به این نقطه‌ها توجه کرد (و تمام این مطالبی را که الآن من خدمتتان دارم می‌گویم او هم در همان موقع در پشت پرده اینها را یک‌یک در ذهن آورد) مرتب دستش به شمشیر می‌رفت، حالا من دارم این‌طور می‌گویم، لابد این‌طور بوده دیگر، دوباره دستش را کنار می‌آورد، این‌قدر صبر کرد که آن هانی هم دیگر صدایش درآمد که «بابا چه خبر است؟ خب بابا آب می‌خواهم، تشنه هستم، چرا آب نمی‌اورید؟!» این علامت بود که ایشان بیاید و کار را تمام کند.[1] حضرت مسلم فقط تنها مطلبی که به نظرش رسید این بود که «من فرستادهٔ مولای خودم هستم، مولای من چه کسی است و چه هدفی دارد و از چه جهت مرا فرستاده است و به چه مقصدی فرستاده و منظورش از این فرستادن چیست؟ آیا منظور او از این فرستادن، آمدن و زدن و کوبیدن و گرفتن و فتح

[1] إعلام الوری، ص ۲۲۵.

کردن و خلافت برقرار کردن و... است؟ آیا این است؟ خب بله، اگر این است، همین الآن بسم‌الله! دیگر الآن بهترین موقع برای رسیدن به مقصود، بدون هیچ گونه هزینه و مطلبی است. یا اینکه نه، مقصود و منظور مولای من (که من نائب او هستم و باید کاری را انجام بدهم که نمایانگر آن مولا و عمل و سیره و روش آن مولا باشد) آن عبارت است از احیاء ارزش‌های والای انسانی و ربوبی و الهی و نشان دادن آن حقایق الهی نسبت به افرادی که خب اینها از این مطالب به دور هستند و این مسائل به ذهن و به گوش آنها نرسیده است و تربیت و رشد و تکامل نفوس به‌سمت آن مبدأ اعلیٰ و عبور از عوالم نفس و تعلقات و بیرون آمدن از افکار و اوهام و خیالات حیوانی و شیطانی، این هدف و این مقصد است، بنابراین این که الآن یک نفر در اینجا (منزل هانی) بیاید، هر کسی که می‌خواهد باشد، به‌عنوان یک عیادت‌کننده و بعد بدون اطلاعِ او من بیایم و این کار را انجام بدهم، این عمل، خود فی حد نفسه در مقابل و در تعارض با آن اهداف عالیه و آن مقاصد والا می‌تواند قرار بگیرد و من پاسخ به این را

نمی‌توانم بدهم، یعنی وقتی که در نفس و در ضمیر خود این مطالب را مرور می‌کند، همهٔ این مطالب را مرور می‌کند، قضایای کربلا را مرور می‌کند، شهادت سیدالشهدا را مرور می‌کند، همهٔ این مطالب را مرور می‌کند و می‌آید و می‌رسد به اینجا که این را (همهٔ جریانات کربلا را) در یک کفهٔ از ترازو قرار می‌دهد و در کفهٔ دیگر این را قرار می‌دهد که بدون اطلاع و آگاهی و از روی جهل، یک نفر را ازبین ببرد و او را از سرِ راه بردارد و مانع را از سر راه بردارد، وقتی که این را در این کفه قرار می‌دهد می‌بیند که این کفه سنگینی می‌کند و نمی‌تواند این کار را انجام بدهد.

این یک مسئله، یعنی این یکی از مسائلی است که در این قضیه اتفاق می‌افتد. اینجاست که ما به این نکته می‌رسیم که در قضیهٔ عاشورا، ما باید به یک مسئلهٔ بالاتر از این مصائبی که اتفاق افتاده، توجه داشته باشیم، یعنی این مصائبی که اتفاق می‌افتد ما را یک حرکتی بدهد، یک تکانی بدهد به‌سوی آن اهداف و مقاصد و منویاتی که مورد نظر سیدالشهدا علیه‌السلام بوده و این حرکت براساس آن منویات

شکل گرفته است.

نحوهٔ برخورد حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام با حر بن یزید ریاحی در مواضع مختلف جریان عاشورا

در قضیهٔ حرّ بن یزید خب کافی بود که وقتی که حضرت با آنها برخورد می‌کند و روبرو می‌شود، کاری به آنها نداشته باشد، خب خود آنها خود به خود ازبین می‌رفتند، یا اینکه فوقش با یک ساعت برخورد، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند، تشنه بودند، گرسنه بودند، از حال رفته بودند، نمی‌توانستند مقاومت کنند، ولی سیدالشهدا در آن موقع به اینها آب می‌دهد. در آن منزل قبل، حضرت به همهٔ اصحاب می‌فرمایند: «مشک‌ها را از آب پر کنید، بیشتر آب بردارید که ما لازم داریم»، پس معلوم است که حضرت می‌دانسته که در مقابلش این حر با افرادش می‌آیند، از همهٔ این مطالب هم اطلاع دارد، وقتی که لشگر حر می‌آیند به همهٔ اینها آب می‌دهند.[1] این برای چیست؟ این برای این است که امام

---

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ۷۶ ـ ۷۸.

علیه‌السلام می‌خواهد این مسئله را به ما بفهماند که ما به‌دنبال تکلیف هستیم نه به‌دنبال این که چه نتیجه‌ای مترتب بر این کار ما می‌شود، نتیجه دست ما نیست، نتیجه دست خدا است. آنچه ما به‌دنبال آن هستیم عبارت است از احیاء و زنده کردن آن صفات الهی و ربوبی، الآن این فرد تشنه است و نیاز به کمک دارد، خداوند رازق است و من هم باید در اینجا به او کمک کنم و او را از مرگ نجات بدهم و آن صفات ربوبی را در اینجا پیاده کنم! توجه می کنید؟! آن صفات را در وجود خودم در این زمینه و در این موقف پیاده کنم، لذا همهٔ اینها را سیراب می‌کند و سیراب کردن اینها باعث می‌شود که قضیهٔ کربلا پیش بیاید، خب حضرت می‌توانستند اینها را آب ندهند و قضیهٔ کربلا هم پیش نیاید، خیلی راحت، اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟ همین کار را می‌کردیم دیگر، فوقش اینها را رها می‌کردیم، کاری نمی‌توانستند بکنند، حالا نه‌اینکه اینها را ازبین ببریم، اینها را به حال خود رها می‌کردیم، دیگر آب به آنها نمی‌دادیم که اینها را دوباره احیاء کنیم.

ظهور رحمت واسعهٔ پروردگار در جریان عاشورا توسط حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام

بنابراین سیدالشهدا در داستان کربلا به‌دنبال احیای آن ارزش‌های انسانی و ملکوتی و نورانی و ربوبی بودند که آن ارزش‌ها در این زمینه به این شکل تجلی پیدا می‌کند، در رفتار آن حضرت، در کردار آن حضرت، در صحبت‌های آن حضرت، به صور مختلف، این نمود پیدا می‌کند و برای انسان جلوه پیدا می‌کند. لذاست که بزرگان توصیه می‌کردند که در قضیهٔ عاشورا به آن حقایق و مطالبی که نهفته است، به آنچه در این زمینه نهفته است، توجه داشته باشید. ما در هر کدام از این مسائل، این مطلب را [(وجود حقایق نهفته را)] مشاهده می‌کنیم، در هر کدام از قضایای قبل، در آن مطالبی که در خود روز عاشورا اتفاق افتاد، در رفتن اصحاب و اهل‌بیت به میدان، [این مطلب را مشاهده می‌کنیم.] هر کسی که پیش سیدالشهدا علیه‌السلام می‌آمد، حضرت اجازه نمی‌دادند تااینکه شخص اصرار می‌کرد و بالأخره حضرت اجازه می‌دادند، ولی وقتی که حضرت علی

اکبر علیه‌السلام می‌آیند، اصلاً حضرت نمی‌فرمایند: نرو، بلکه می‌فرمایند: «برو»، هیچ نمی‌گویند حالا تو بمان. چرا در قضیهٔ حضرت علی اکبر این‌طور بوده؟! با اینکه خب شدت علاقهٔ سیدالشهدا به حضرت علی اکبر مشخص است و عباراتی که آن حضرت دربارهٔ حضرت علی اکبر دارند:

اللهُمَّ اشهَد عَلی هؤُلاءِ القَومِ، فَقَد بَرَزَ إلَیهِم غُلامٌ أشبَهُ النّاسِ خَلقاً و خُلقاً و مَنطِقاً بِرَسولِکَ مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله) کُنّا إذا اشتَقنا إلی نَبِیّکَ نَظَرنا إلی وَجهِهِ؛[1]

«خدایا تو شاهد باش که جوانی به‌سوی اینها رفته که از همهٔ افراد به پیغمبر تو از نظر خُلق و خَلق و منطق نزدیک‌تر بود و ما هروقت که میل به دیدار پیغمبر را پیدا می‌کردیم به این جوان نگاه می‌کردیم.»

خب مثل این حضرت علی اکبر در روی زمین چند تا پیدا می‌شدند که حالا یکی از آنها [حضرت علی اکبر بوده باشد؟!] یک نفر بود و او هم همان حضرت علی اکبر بود. ولی وقتی که برای اذن میدان می‌آید، حضرت فوراً می‌گویند: «بفرما، می‌خواهی

---

[1] بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۳.

بروی برو. »[1] چرا راجع به حضرت علی اکبر نفرمودند که «حالا صبر کن، یک ساعت دیگر برو، حالا دیر نمی‌شود و...»؟! این چه قضیه‌ای بوده؟! آیا ما تا حالا به این مطلب فکر کرده‌ایم؟ این نکته‌ها هست که باید به آنها برسیم، حتی حضرت راجع به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هم این کار را نکردند،[2] حتی راجع به حضرت قاسم علیه‌السلام که اوه! او چه اصرارهایی کرد![3] اما حضرت راجع به او این کار را نکردند و همین‌طور بقیهٔ از برادرانشان و همین‌طور حتی از افراد دیگر.

وقتی که حر بن یزید ریاحی با آن حال و با آن کیفیت پیش آن حضرت می‌آید، حضرت آنچنان با او برخورد می‌کنند که انگار نه انگار، او یادش می‌رود که چه کاری کرده و چه قضایایی پیش آمده که همهٔ اینها زیر سر خودش بوده! حضرت این‌طور با او برخورد می‌کنند،[4] اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟

---

[1] رجوع شود به اللهوف، ص ۶۸.

[2] بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

[3] همان، ص ۳۴.

[4] روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۴.

می‌گوییم: «آیا توبه کردی؟! غلط کردی که توبه کردی، آیا الآن وقت توبه کردن است؟! این بساط را درست کردی حالا توبه هم می‌کنی؟! برو دنبال کارت!» خب ما همین کار را می‌کنیم، دأب ما همین است، روشی که ما الآن داریم انجام می‌دهیم، همین است، خب ما همین هستیم! «آیا توبه کردی؟ بیخود کردی که توبه کردی! آوردی ما را به اینجا رساندی و این بساط را درست کردی و حالا آمدی می‌گویی توبه کردم؟!» ولی وقتی که حضرت با حر برخورد می‌کنند، اصلاً حر یادش می‌رود که یک‌هم‌چنین کاری کرده، یک‌هم‌چنین جریانی برایش اتفاق افتاده، این‌طور برخورد می‌کنند: «بَه‌بَه خوش آمدی و...»!

ظهور رحمت واسعهٔ پروردگار در نفس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در جریان فتح مکه

این همان ظهور رحمت واسعهٔ پروردگار است که در نفس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تجلی می‌کند و وقتی که حضرت برای فتح مکه

می‌روند، تمام آن افراد را می‌بخشند،[1] این همان است، یعنی یکی است، و منزل ابوسفیان، اول دشمن خود را مأمنِ برای افراد قرار می‌دهند؛ هر کسی که در این منزل بیاید جانش در امان است، مالش در امان است،[2] این یعنی چه؟ یعنی رسول خدا اصلاً نگاه به فرد نمی‌کند، نگاه به صورت نمی‌کند، نگاه به ظاهر نمی‌کند، نگاه به این که این چه کرد نمی‌کند، نگاه به این که این چه رفتاری داشت نمی‌کند، رسول خدا نگاه می‌کند به این که این یک بنده از بنده‌های خدا است و الآن هیچ کاری از او برنمی‌آید و آن رحمت می‌آید و حتی همین ابوسفیان را هم دربرمی‌گیرد و منزل او محل امن می‌شود و ملجأ برای افراد قرار می‌گیرد. خب آیا این انسان را تکان نمی‌دهد؟! اگر خداوند این توفیق را به ما عنایت کند که یک‌خرده این مسئله را ادراک بکنیم، آیا واقعاً این قضیه در حال و هوای ما تأثیر نمی‌گذارد و در رفتار ما در ارتباط با افراد تأثیر نمی‌گذارد که چگونه با افراد برخورد کنیم،

---

[1] إعلام الوری، ص ۱۱۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۸۵.

[2] المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۷۸۰ ـ ۸۷۱؛ السّیرة النّبویة، ج ۲، ص ۳۸۹ ـ ۴۲۷.

چگونه با اشخاص برخورد کنیم، چگونه با قضایا و مسائل برخورد کنیم؟! قطعاً تأثیر می‌گذارد. حالا بیاییم این قضیه را نقل بکنیم که «بَه‌بَه رسول خدا چه اخلاق خوبی داشت و از آنها گذشت و منزل ابوسفیان را مأمن قرار داد!» و خداحافظ، تمام شد و رفت، خب این یک قسم، یکی هم این که برویم و نسبت به این قضیه فکر کنیم، این مطالب را در خود پیاده کنیم.

سیدالشهدا علیه‌السلام واقعیتی برای همهٔ افراد و نفوس در همهٔ مراتب

این واقعه (جریان عاشورا) هم همین‌طور است، بزرگان نسبت به این قضیه این‌طور برداشت داشتند. این که بزرگان می‌فرمودند: «انسان نباید واقعهٔ عاشورا را فقط از منظر مصائب نگاه کند» این جهت بود که بله، اگر انسان بخواهد فقط از نقطه‌نظر مصیبتی که وارد شده نگاه بکند، خب طبعاً تأثیر می‌گذارد، دل شکسته می‌شود، اشک جاری می‌شود و خب برکات و نعماتی بر این مسئله مترتب می‌شود، خب در این قضیه شکی نیست، اما اگر این اشک توأم با آن فهمِ بیشتر و ادراکِ بیشتر باشد،

انسان غیر از ادراکِ آن حال و هوای مجلس سیدالشهدا، چیزهای دیگری را هم ادراک می‌کند، مسائل دیگری را هم ادراک می‌کند.

لذا سیدالشهدا واقعیتی است برای همهٔ افراد و همهٔ نفوس، این نیست که انسان بخواهد در یک مرتبه باشد و مرتبهٔ دیگر را تخطئه کند، این غلط است، تخطئه غلط است، ولی در واقعهٔ سیدالشهدا انسان می‌تواند خودش را بالا بیاورد، از مراتب پایین به مراتب بالاتر برسد، این هدف و منظور بزرگان از این قضایا بوده است.

اختلاف افراد در نحوهٔ برخورد آنها با اولیای الهی

افرادی هم که در زمان خود بزرگان و مرحوم آقا می‌آمدند، ما مشاهده می‌کردیم، آنهایی که می‌آمدند و با ایشان برخورد می‌کردند، اینها خب دارای افکار مختلف و دارای مراتب مختلفی بودند و منظورهای مختلفی داشتند. من یادم هست یک وقت شخصی آمده بود، از بستگان هم بود، رفته بود پیش یک نفر که خدمت مرحوم آقا آمده بود، وقتی که می‌خواست از ایشان (مرحوم آقا) تعریف بکند می‌گفت: «ایشان

فردی است که فرش‌های بیرونی منزلش با فرش‌های اندرونی یکی است (این که اینجا مثلاً تفاوت داشته باشد و مثلاً اهل زهد و ریا و... باشد) ایشان یک‌هم‌چنین فردی است!» آن شخص در جواب او گفته بود: «ما وقتی که خدمت ایشان رسیدیم اصلاً به فرشش نگاه نکردیم که ببینیم فرشش چه رنگی است؟!» توجه می‌کنید؟! این فرد نهایت تعریفی که کرده این است که ایشان فردی است که فرش بیرونی‌اش با فرش اندرونی‌اش یکی است. خب این یکی، یکی هم می‌آید و وقتی که خدمت ایشان می‌رسد، فقط به ایشان نگاه می‌کند.

من در آن موقع می‌دیدم افرادی که پیش ایشان می‌آمدند خیلی‌ها مثلاً در سر سفرهٔ غذا یا میوه که ایشان می‌خواست انتخاب بکند نگاه می‌کردند ببینند که ایشان چه میوه‌ای برمی‌دارند، مثلاً سیب برمی‌دارند یا انگور برمی‌دارند، می‌گفتند: «آهان! حتماً یک چیزی است که ایشان انگور برداشتند یا سیب برداشتند یا فلان غذا را خوردند»! آخر آدم پیش ولیّ‌خدا می‌آید که نگاه به غذا خوردنش کند؟!

نگاه به این کند که از این سبدِ میوه، کدام نوع را برداشتند؟! آن کسی که پیش یک ولیّ‌خدا می‌رود فقط باید به دهان او نگاه کند که ببیند چه می‌گوید، همین، اصلاً نباید نگاهش به پایین بیفتد، به بالا بیفتد، به این طرف بیفتد، به آن طرف بیفتد، توجه می‌کنید؟! این سطح تفکر افراد است!

امام حسین علیه‌السلام در مقام اجرای اراده و مشیت پروردگار در جریان عاشورا

قضیهٔ عاشورا هم همین است، در قضیهٔ عاشورا، هم می‌شود فرض بکنید که با واقعهٔ کربلا به‌عنوان مصیبت و... نگاه کرد و اشک ریخت و ثواب و... برد و همهٔ اینها هم به جای خودش محفوظ است، و هم انسان می‌تواند به بالاتر از این مطالب فکر کند، به مسائل بالاتر، به قضایای بالاتر. سیدالشهدا رفت حضرت علی اصغر علیهماالسلام را برداشت که بیاید آب بدهد، خب آیا حضرت نمی‌دانستند که او را شهید می‌کنند؟ این که غلط است دیگر، این که باطل است، حضرت با علم به این که او را شهید می‌کنند، حضرت علی اصغر را می‌آورد و بعد آن جریان اتفاق

می‌افتد، خب این کار حضرت یعنی چه؟ این چه مسئله‌ای است؟ این نشان می‌دهد که امام علیه‌السلام در مقام اجرای اراده و مشیت پروردگار است و دارد آن مشیت و آن اراده را در اینجا انجام می‌دهد و یکی از آن اراده‌ها، داستان حضرت علی اصغر است، اگر بگوییم حضرت اطلاع نداشت که خب این که باطل است، این که معنا ندارد، اگر اطلاع نداشته باشد که پس امام نیست، اگر هم اطلاع داشته پس حضرت چرا این کار را کرد؟ این غیر از این چه می‌تواند باشد؟ این که عرض کردم یک پله بالاتر است، خیلی پله‌های دیگر هست! این فقط یک پله بالاتر از همین دید ظاهری و دید به‌عنوان مصیبت است.

لزوم احساس حضور امام علیه‌السلام در مجلس مربوط به امام علیه‌السلام

خب محرم در پیش است و إن‌شاءالله که همهٔ رفقا و همهٔ ما بتوانیم از برکات این ماه و این فیوضاتی که از ناحیهٔ آن حضرت نازل می‌شود، بهره‌مند بشویم. ما در مجالس سیدالشهدا باید با این نیت وارد شویم که در این مجلس خود سیدالشهدا حضور دارند نه‌اینکه برویم و مصیبتی گوش بدهیم

و بعد بیرون بیاییم! نه، به این عنوان که حضرت در این مجلس حضور دارند وارد بشویم، با این هدف و با این نیت وارد بشویم. برقراری مجالس در همه وقت خوب است، شب، روز، و بهترین وقتش همان بین‌الطلوعین است، ولی سایر موارد هم خیلی خوب است. و انسان در مجالسی شرکت بکند و جاهایی برود که خود، احساس بکند که از مسائل دنیا و تعلقات و بیا و بروها و تبلیغات و... به دور است و بیشتر آن جنبهٔ خلوص در آنجا حاکم است.

إن‌شاءالله که خداوند ما را از این فیوضات بهره‌مند کند؛ و از این حقایقی که بزرگان به آن حقایق دسترسی پیدا کردند و اطلاع پیدا کردند، ما را هم متمتع کند و بتوانیم با بهرهٔ بیشتری از فیوضات و الطاف و عنایات مقام ولایت متمتع و بهره‌مند باشیم! إن‌شاءالله.

اللهمّ صل علی محمّد و آل محمّد